

ای کار خیر است زو در بند هم
دامن از دست معقود که در هر
بینند آه که انرا نیک سیر بینند
تذکره شاید که با رفیقان آید جفا
کردن آمد است حکم آنک از غیبت
و مضاربت خالی نباشد
و ان جنت فی صلح فایت محاربا
قطعه نیک نفس که بر اجمت با ربا
اعتبار نسی نماید که غیبت و جور من
بکشد بخند کوفت که من شیخ جمع ای سعید
ما انرا از چندی که بیرونه خویش آن بکشد بی اول
حکایت یار دارم که در ایام حین
من و دوستی چون در و بدوام در را
بوستی محبت بدستیم ناکاه اتفاق صفا
افتاد پس ایامی که با نرا آمدم عتاب
اغراض از انرا برین مدت فاصدجا

نفسناری

نفسناری کفتم در پنج آمدم که در بد
فاصله مجال تو روشن کرد در و من
مخروم با شتم **قطعه** یار در بر بند مرا کی
بنزایان تو به مدد که مرا تو به بشیر بخا اید
بود در شکر آید که کسی سیرا که در رفیق
کند با نرا گویم که کسی سیرا بخا اید بود
حکایت دانشمندها سزا بدام
مبتلا شد و رانرا شی از برادر بر برد
افتاده جوهر فرا و اده بر در و تحمل
بی کراهی کردی باری بلط فلس کفتم
زانم که نرا در محبت این منظور علی
نیست و بنای این محبت و مو درت
نیست بذاتی با وجود این حالت
این معنی لایق قدر علما نباشد
حی در امتیهم کرد در و جو رجا در با
برادر کوفت ای یار در دست عتاب
انرا در من سرو نرا کار من بدار که با نرا

نفسناری کفتم در پنج آمدم که در بد
فاصله مجال تو روشن کرد در و من
مخروم با شتم
بنزایان تو به مدد که مرا تو به بشیر بخا اید
بود در شکر آید که کسی سیرا که در رفیق
کند با نرا گویم که کسی سیرا بخا اید بود
دانشمندها سزا بدام
مبتلا شد و رانرا شی از برادر بر برد
افتاده جوهر فرا و اده بر در و تحمل
بی کراهی کردی باری بلط فلس کفتم
زانم که نرا در محبت این منظور علی
نیست و بنای این محبت و مو درت
نیست بذاتی با وجود این حالت
این معنی لایق قدر علما نباشد
حی در امتیهم کرد در و جو رجا در با
برادر کوفت ای یار در دست عتاب
انرا در من سرو نرا کار من بدار که با نرا

Copyrighted by Saad University